**اصول، جلسه 56: 1/11/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

مرحوم شیخ انصاری به یک بیانی نهایتاً در مورد حدیث اربع مائة روایت را مربوط به استصحاب می‌دانند، که محصَّل بیان مرحوم شیخ با تکمیل‌هایی که از بیانات دیگر بزرگان استفاده می‌شود، اینجوری بیان کنیم. که در من کان علی یقین فشک، ظاهر جایی که متعلّق قید نداشته باشد، این هست که متعلّق مثلاً، جایی که می‌گویند من به عدالت زید یقین دارم، ظاهرش این هست که به اصل عدالت یقین دارم، تجدید از زمان می‌شود و شک هم به همان شیء تعلق می‌گیرد. ولی این‌که تجدید از زمان می‌شود، به لحاظ استقلالی تجدید می‌شود. یعنی زمان به نحو مستقل ملاحظه نشده. ولی به نحو ارتکازی و اجمالی در جایی که زمان ملاحظة استقلالی نشده باشد و در کلام ذکر نشده باشد، ظاهرش این هست که زمان یقین و زمان متیقن یکی است. من دیروز یقین به عدالت زید داشتم، ظاهرش این است که به علت زید در دیروز و بعداً در عدالت زید شک داشتم، یعنی یقین و شک وقتی متعلّقشان مقید به یک زمان خاصی نمی‌شود، ظاهرش این هست که متیقن ما زمانش همان زمان یقین است، مشکوک ما زمانش، زمان شک است. که این با استصحاب تطبیق می‌کند.

اینجا دو تا اشکال به این استدلال می‌شود متوجه بشود. یک اشکال، اشکالی که حاج آقا اشاره می‌فرمایند این هست که من کان علی یقین بعدالة زید فشک فی عدالة زید، در حدیث که ذکر نشده. این‌که متیقن ما چیست و مشکوک ما چیست که ذکر نشده، به طور کلی متیقن ذکر شده. متیقن‌ها دو جور هستند. بعضی متیقن‌ها حدوث و بقا دارند. بعضی متیقن‌ها حدوث و بقا ندارند. جایی که متیقن حدوث و بقا نداشته باشد، مثلاً من الآن یقین دارم به قیامت. بعداً در قیامت شک می‌کنم. یک کسی. خب این حدوث و بقا ندارد. یا حالا از چیزهای شرعی که عرض بکنیم، من الآن به صحت این معامله یقین دارم. بعداً در صحت معامله شک می‌کنم. صحت معامله حدوث و بقا ندارد. خود حدوث و بقا نداشتن، باعث می‌شود که مربوط به قاعدة یقین باشد. شک ما سرایت کند به یقین ما و آن یقین را از بین ببرد. این یک اشکال.

پاسخ این اشکال اینجور دادند، گفتند که باید قاعدة یقین را هم شامل بشود. و این منافات با این ندارد که قاعدة استصحاب هم شامل بشود. ما نمی‌خواهیم بگوییم که این روایت فقط قاعدة استصحاب را شامل می‌شود. آن که الآن مد نظر هست، آن این است که استصحاب را شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود. در جاهایی که متعلق ما حدوث و بقا داشته باشد، ظاهر این دلیل این هست که یقین ما به حدوث شیء هست و شک ما در زمان دیگری هست. و این با استصحاب تطبیق می‌شود. و این‌که قاعدة یقین در بعضی موارد مخالف اجماع هست و مخالف سیرة عقلا هست، این تنها باعث می‌شود که قاعدة یقین را در آن موارد از تحتش خارج کنیم. آن عیب ندارد، قاعدة یقین را از تحتش خارج بکنید، ولی این باعث نمی‌شود که شما بگویید این روایت دال بر استصحاب و بعضی موارد قاعدة یقین هست و اشکالی نیست. حالا این را بعداً در موردش صحبت خواهیم کرد.

یک اشکال دیگری اینجا مطرح هست، آن این است که، شما یک کسی که یقین به عدالت زید دارد، بعداً در عدالت زید شک می‌کند، اینجا ممکن است این شک در عدالت زید سرایت کرده باشد به آن یقین سابق، ممکن است سرایت نکرده باشد. و بنابراین در صورتی این دال بر استصحاب هست که یقین سابق هنوز باقی باشد و شک ما آن یقین را از بین نبرده باشد. بنابراین، این دلیل بر استصحاب نیست.

پاسخ این اشکال را هم اینجور دادند که، اطلاق روایت اقتضا می‌کند کسی که یقین به عدالت زید داشته باشد، بعد شک در عدالت زید بکند، چه این شک به آن یقین سابق سرایت بکند چه سرایت نکند، این باید بنابر آن یقین سابق بگذارد و فوقش این است که این علاوه بر استصحاب قاعدة یقین را هم شامل بشود. ولی این به این‌که دال بر استصحاب باشد لطمه‌ای وارد نمی‌کند.

من به نظرم می‌رسد که این حالا، منهای آن جواب اوّل، اشکال اوّلی که حاج آقا مطرح فرمودند، در این پاسخی که به اشکال دوم هست، آن پاسخ را شاید بشود به یک نحو دیگری مطرح کرد. آن این است که، ببینید اگر مثلاً صریحاً بگوییم که کسی که یقین به وضو داشته باشد، اگر بعداً در وضویش شک کند، بنای بر وضو می‌گذارد. این چجوری فهمیده می‌شود؟ به نظر می‌رسد ظاهرش این هست که شک تنها نسبت به مشکوکی که در زمان شک هست، اگر شک ما علاوه بر مشکوکی که مربوط به خود آن زمان شک هست، شک ما بیشتر باشد، عدم قید شک ازش استفاده می‌شود که شک ما در مشکوک فقط مشکوکی که در زمان مشکوک ملاحظه شده هست. و این تنها بر استصحاب دال است. به دلیل ظهور دلیل در این‌که شک ما با مشکوک ما زمانش یکی است. اگر مشکوک شک ما هم زمان شک را در بر بگیرد، هم قبل از زمان شک را در بر بگیرد، این هم نیاز به قید دارد، عدم تقیید باعث می‌شود که ازش فهمیده بشود که در واقع در بقاء آن شی هست، نه در اصل حدوث شیء و شک به نحو شک ساری نیست. به نظر می‌رسد که در مواردی که متیقن ما حدوث و بقا داشته باشد، در این موارد اگر ما گفتیم یقین داشتم بعداً شک داشتم، ظاهرش این است که شک ما متعلّق به بقای آن شیء هست. و در اصل حدوثش دیگر شک به آن سرایت نکرده. الا اینجا یک مکملی دارد بعداً عرض می‌کنم.

مرحوم نایینی اینجا به بیان دیگری خواستند از این روایت قاعدة استصحاب را در بیاورند. ایشان فرمودند که من کان علی یقین فشک فلمیض علی یقینه، ظاهرش این هست که زمان شک، که زمان مضی هست، در این زمان مضی یقین موجود است. فلیمض علی یقینه، این امر به مضی به یقین هست، کأنّ یقین باید موجود باشد که ما به این یقین موجود تکیه کنیم و براساس آن رفتار کنیم. این با استصحاب جور در می‌آید، در قاعدة یقین در زمان مضی یقین وجود ندارد. یقین در صادق وجود دارد. این را اشکال کردند، آقای صدر به یک بیانی، حاج آقا به یک بیانی، که اینها محصلش به یک جا برمی‌گردد، حالا آقای صدر با یک توضیحاتی داده که نمی‌خواهم وارد توضیحات مرحوم آقای صدر بشوم. حاج آقا می‌فرماید که این باید دید که فلیمض علی یقینه چه یقین را در جملة شرط مفروض گرفته شده. اینجا یک جملة شرط داریم، یک جزا داریم. فلیمض علی یقینه، یعنی یقینی که در جملة شرط مفروض گرفته شده. در جملة شرط اگر یقینی که رکن استصحاب هست، مفروض گرفته باشد، این معنایش این است که بر همان یقین رکن استصحاب. ولی اگر مراد از یقین، یقین سابقی هست که در زمان شکی که موجود نیست، این معنایش این است بر همان یقین سابقی که الآن موجود نیست به آن تکیه کند، یعنی بر طبق همان یقین سابق رفتار کند. بگوید اگر الآن یقین داشتم چه می‌کردم، حالا که شک دارم هم همان عملی که بر فرض یقین داشتن انجام می‌دادم، الآن هم انجام بدهم. این ازش، ظهور در این ندارد، یقینی که اینجا هست در زمان مضی موجود است، بستگی دارد که آن یقین مفروض الوجود در شرط به چه گونه باشد. اگر یقین مربوط به استصحاب باشد، قاعده مربوط به استصحاب می‌شود. اگر یقین مربوط به قاعدة یقین باشد، مربوط به قاعدة یقین می‌شود. بنابراین باید ظهورات شرط را قبل از این‌که به جانب جزا برسد آن را محک قرار بدهیم و معیار قرار بدهیم. این بیانات آقایان. حالا نهایتاً از فرمایش حاج آقا استفاده می‌شود که ممکن است ما بگوییم این روایت را، هم بر قاعدة استصحاب و هم بر قاعدة یقین دال هست، البته قاعدة یقین یک سری مواردش خلاف اجماع، بلکه بر خلاف سیرة عقلاست، همان جایی که، ولی در یک سری موارد دیگرش بر خلاف سیرة عقلا نیست، این قاعدة یقین را هم از این روایت استفاده کرد. در دو مورد بر خلاف سیرة عقلا نیست، یکی مواردی که مدرک یقین سابق ما در دست نباشد، و احتمال می‌دهیم که یقین سابق ما صحیح بوده باشد. اینجا البته یک موقعی این یقین ما در امور حدسی هست، این سیرة عقلا بر خلاف نیست. ما احتمال می‌دهیم آن حدسی که قبلاً زده بودیم اشتغال به استنباطی که قبلاً کرده بودیم مطابق واقع باشد. مانعی ندارد که شارع بگوید شما حکم کن که آن زمانی که استنباط کرده بودید، براساس مدرک صحیح استنباط کرده بودید. مدرکش الآن فراموش کردید بگویید نه براساس مدرک صحیح استنباط کرده بودید. این سیرة عقلا بر عمل به چنین یقینی نیست، ولی بر خلافش هم نیست. اجماع بر خلافش هم نیست. بگوییم که یک مجتهدی اگر مدرک فتوایش یادش نباشد، قبلاً می‌داند که یک استنباطی کرده، الآن نمی‌داند آن استنباطی که سابق کرده بر مبنای صحیح کرده یا بر مبنای صحیح نکرده، بگوییم که آن استنباطش الآن هم به آن استنباط سابقش هم ترتیب اثر بدهد. بر خلاف اجماع نیست. نمی‌خواهیم بگوییم که طبق سیرة عقلاست. اما این‌که در امور حسی باشد که اصلاً سیرة عقلا بر طبقش هست. براساس یک امر حسی، یک یقینی بر من حاصل شده، نمی‌دانم آن امر حسی درش خطا رخ داده بوده یا خطا رخ نداده بوده. اصالة عدم الخطا اصلاً اقتضا می‌کند که من بگویم که آن یقین سابق من، یقین مطابق با واقع بوده. این یک صورت. یک صورت دیگر، آن صورتی که براساس آن یقین هم یک عملی را انجام داده باشم. من یقین داشتم وضو دارم، براساس این یقین به وضوداری نماز خواندم. بعد از نماز شک می‌کنم که وضو داشتم یا وضو نداشتم، اینجا بگوییم که بر طبق آن یقین، چون بر طبق آن یقین عمل شده، مانعی نداریم بگوییم این بر آن یقین تکیه کن. البته این مطلبی هست که حاج آقا اشاره می‌فرمایند. اگر نه، بر طبق یقین هنوز عمل نکرده باشد. مدرک یقین هم در اختیارش هست، نمی‌داند این مدرک، مدرک صحیح هست یا مدرک صحیح نیست. الآن با این مدرک می‌گوید نباید یقین حاصل می‌شده. ولی احتمال می‌دهد که یقینش مطابق واقع باشد. اینجا بگوییم که عقلا حکم می‌کند. نه عقلا نه شارع، اینها هم اجماع بر خلافش هست، هم سیرة عقلا در اینجا بر این قائم هست که به این یقین اعتنا نمی‌کنند. خود همین باعث انصراف این دلیل من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه، از این موارد هست. این چیزی هست که از مجموع فرمایشات حاج آقا استفاده می‌شود.

ولی به نظر می‌رسد که خیلی مشکل هست، قاعدة یقین ولو در این موارد خاصه را از این روایت بخواهیم استفاده بکنیم. به چند نکته، حالا این بعضی‌هایش ممکن است کنار هم قرار بدهیم دلیل باشد، و ممکن است بعضی‌هایش مستقلاً هم بتوانیم بهش تکیه کنیم.

یک نکته این‌که اصلاً آیا شاید بشود گفتش که نکتة قاعدة یقین با استصحاب، عقلاءً دو تا نکتة مختلف هستند. این‌که یکی دلیل بخواهد هر دویش را بیان کند نیاز به یک بیان روشن‌تری دارد و خیلی ظهور در این‌که ناظر به دو تا قاعده باشد ندارد.

نکتة دوم این‌که آن دو موردی که قاعدة یقین هست، آن دو نکته علاوه بر یقین یک سری خصوصیات خاصی وجود دارد. و آن خصوصیات خاص در تکیه کردن به یقین دخالت دارد. این‌که ما مدرک آن یقینمان را فراموش کردیم. یا این‌که بر طبق آن یقین ما عمل کرده باشیم، اینها دخالت دارد در عمل کردن بر طبق یقین. این است که ما بخواهیم آن جزء دیگری که دخالت دارد، آن را ذکر نکنیم، فقط بگوییم که این یقین هست که لا یدفع بالشک این شاید خالی از بُعد نباشد، در واقع یقینی که مدرکش معلوم نیست به دلیل معلوم نبودن مدرک، یا یقینی که بر طبقش عمل شده است، در واقع آن چیزی که باعث می‌شود که ما بر طبقش عمل کنیم، یقین درش جزء العلة است. یک جزء دیگرش هست. این‌که آن جزء دیگرش را ذکر نکرده باشیم، و فقط یقین را ذکر کنیم، این خالی از بُعد نیست که مستقر هست ما بخواهیم قاعدة یقین را از این روایت هم در بیاوریم. این هم یک نکته.

نکتة دیگری که اینجا در مورد جایی که بر طبق آن یقین عمل شده هست، آن این است که، این‌که معمول آقایان در قاعدة فراغ، می‌گویند قاعدة، کسی که بعد از عمل شک می‌کند در صحت عمل و عدم صحت عمل، حکم به آن صحت عمل می‌شود، ولی برای عمل‌های بعدی باید وضو بگیرد. آن در واقع یک، این نمی‌خواهیم بگوییم آن یقین ما مطابق واقع هست. صرفاً حکم به صحت عمل انجام شده می‌شود. و صحت عمل انجام شده این غیر از این هست که بگوییم آن یقین سابق شما مطابق با واقع هست، بنابراین. البته حاج آقا احتمال می‌دادند که نه این یقین سابق بعد از عمل شارع حکم کرده باشد که این یقین اماره است و در اعمال بعدی هم بشود بر طبق همان یقین عمل کرد. این است که در اینجور موارد احتیاط می‌کردند. و ممکن است کسی از این روایت هم اطلاقش همین معنای حاج آقا را استفاده کند. ولی متعارف آقایان در قاعدة فراغ، قاعدة فراغ را مصحح عمل انجام شده می‌دانند. بیشتر از این برایش اثر قائل نیستند. علاوه بر این‌که لازم هم نیست در قاعدة فراغ حتماً ما هنگام عمل یقین داشته باشیم. اگر غفلت در شرایط هم داشته، یک احتمال حداکثر آن چیزی که معتبر هست احتمال متذکر بودن است که ما الآن یقین داشته باشیم که ما به صحت عمل یقین داشته باشیم آن شرط. در قاعدة فراغ یک بحثی هست که آیا احتمال متذکر بودن حین عمل نسبت به اجزاء و شرایطی که در اتیان آن اجزاء و شرایط شک می‌کنیم، شرط هست یا شرط نیست. بعضی‌ها که اصلاً می‌گویند آن شرط نیست، آن اجزاء و شرایط غافل هم باشد، باز قاعدة فراغ جاری می‌شود. بعضی‌ها احتمال تذکر را شرط می‌دانند. حالا هر کدام از اینها هم باشد لازم نیست در حین عمل یقین داشته باشد. آن قاعدة فراغی که هست، آن نکته‌اش نکتة فراغ از عمل هست. آن که متعارفاً به عنوان یک قاعده مطرح هست این هست. این غیر از نکتة قاعدة یقین هست که چون یقین داشته است بنابراین الآن باید بر طبق آن یقین رفتار کند. آن قاعدة فراغ متعارف که آقایان قائل هستند، با این چیزی که در این روایت ذکر شده تفاوت دارد. البته عرض کردم ممکن است کسی بگوید که این معلوم نیست با آن قاعدة فراغی که آقایان توجه دارند، توجه داشته باشد. ولی به هر حال، این‌که متعارف قاعدة فراغ را به نکتة دیگری غیر از نکتة یقین قائل هستند، آن هم می‌تواند از مستبعدات ارادة قاعدة یقین در این روایت باشد. این هم یک نکته.

یک نکتة دیگری که اینجا هست، آن این است که ما خب قاعدة یقین را در همة موارد، گفتیم اجماع بر خلافش هست، سیرة عقلا بر خلافش هست. این‌که سیرة عقلا اقتضاء می‌کند که در بعضی موارد قاعدة یقین جاری نباشد، آیا این صرفاً آن موارد را از تحت این دلیل خارج می‌کند. یعنی اطلاق احوالی این دلیل را نسبت به قاعدة یقین در آن موارد خارج می‌کند. یا این کاشف از این هست که این دلیل اصلاً ناظر به قاعدة یقین نیست و به قاعدة دیگری ناظر است. معلوم نیست که شمول دلیل نسبت به، یعنی تقیید اطلاق افرادی دلیل نسبت به مواردی که متیقن ما حدوث و بقاء ندارد. چون اصل این دلالت دلیل بر قاعدة یقین بر این اساس استوار بود که این روایت نسبت به مواردی که متیقن ما حدوث و بقاء هم ندارد، نسبت به آنها اطلاق دارد. اطلاق نسبت به آن موارد اقتضاء می‌کند که قاعدة یقین را هم در بر بگیرد که ما می‌گوییم قاعدة یقین البته با آن قیوداتی که به شرطی که مدرکش را فراموش کرده باشیم، یا به شرطی که بر طبق آن یقین رفتار کرده باشیم، با این دو شرط. بحث سر این هست که این‌که ما بگوییم این روایت اصلاً اطلاق افرادی ندارد. این آیا خلاف ظاهرش بیشتر هست، یا این‌که بگوییم اطلاق افرادی دارد، ولی در آن افرادی که متیقن ما حدوث و بقا درش مطرح نیست، به یکی از این دو شرط که مدرک یقین معلوم نباشد و یا بر طبق یقین رفتار شده باشد، به یکی از این دو شرط، بر طبق یقین رفتار می‌شود. معلوم نیست که رفعیت از اطلاق احوالی، اهواً ۲۳:۳۳ باشد از رفعیت از اطلاق افرادی. این است که شمول دلیل نسبت به مواردی که متیقن ما حدوث و بقا ندارد، آن محل تأمل است. این هم یک نکته.

نکتة دیگری که اینجا هست، آن این هست که، در جایی که متیقن ما حدوث و بقا دارد، شما می‌خواهید اینجا بگویید در جایی که متیقن ما حدوث و بقاء ندارد، قاعدة یقین به آن دو شرط جاری می‌شود. در جایی که متیقن ما حدوث و بقا دارد، ولی شک ما به نحو شک ساری است. آیا این قاعده اثبات حجیت قاعدة یقین در این موارد را می‌کند؟ یا نمی‌کند؟ ما بگوییم که فقط در مواردی به قاعدة یقین دال هست که متیقن ما حدوث و بقا ندارد. اگر آن قاعدة یقین، حالا شما بگویید این را با الغای خصوصیتی، چیزی بخواهید اثبات کنید، این معلوم نیست این‌که ما بگوییم از اوّل اصلاً مواردی که متیقن ما حدوث و بقا ندارد، مشمول این دلیل نیستند از تحت این ادله خارج هستند، این‌که ما نمی‌توانیم همة موارد قاعدة یقین را از این روایت استفاده کنیم، خودش هم می‌تواند یک مؤیدی باشد که مربوط به قاعدة یقین نیست. علاوه بر این‌که عرض کردم حالا مؤید این‌که این روایت مربوط به قاعدة استصحاب هست، تعبیرات مشابه این تعبیر که لا ینقض الیقین بالشک که در موارد استصحاب به کار رفته در بعضی روایات، حالا این روایت هم به خصوص در نقل تحف العقول که کلمة نقض در آن وارد شده بود و در فان الشک لا یدفع الیقین و لا ینقضه. آنها هم مؤید این هست که این روایت مربوط به قاعدة استصحاب است. این است که به نظر می‌رسد که این روایت مربوط به قاعدة استصحاب باشد و قاعدة یقین را هم شامل نباشد. مشکل هست که ما از این روایت قاعدة یقین را علاوه بر استصحاب استفاده کنیم. عرض کردم، دو بحث هست. یک بحث این است که استصحاب را می‌توانیم از این روایت استفاده کنیم، با آن عرائضی که عرض کردیم و به تبع بیانات بزرگان بیان کردیم. آن دلالتش بر استصحاب به نظر روشن می‌آید. این‌که علاوه بر استصحاب بخواهیم از این روایت قاعدة یقین را هم استفاده کنیم به نظر مشکل می‌آید. این است که به نظر مجموعاً به نظر می‌رسد که از این روایت تنها می‌توانیم قاعدة استصحاب را استفاده بکنیم. لا اقل نسبت به استفادة بیشتر از قاعدة استصحاب روایت اجمال دارد. روایت مجمل هست و قدر متیقنش قاعدة استصحاب هست. استفادة بیشتر از قاعدة استصحاب از این روایت محل اشکالٍ و تأملٍ. بنابراین نمی‌توانیم به این روایت بر قاعدة یقین ولو با آن شرایطی که در کلام مرحوم شیخ انصاری ذکر شده تمسک کرد.

خب این بحث حدیث اربع مائة تمام شد. می‌رویم به سائر روایاتی که در اینجا مورد بحث قرار گرفته است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان